



مبانی سیاسی و فقهی نهضت عاشورا

مصاحبه کننده: نوایی، علی اکبر؛ مصاحبه شونده: معرفت، محمد هادی
علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی اسلامی :: بهمن و اسفند 1381 - شماره 38
از 67 تا 74

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/20465>

دانلود شده توسط : محمدامین رضانی
تاریخ دانلود : 1393/06/04 00:46:47

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

مبانی سیاسی و فقهی نهضت عاشورا

گفتگو با آیه الله محمدهادی معرفت

تهیه و تنظیم: علی اکبر نوایی

می باشد.

«حسین، از من است»، چیز تازه‌ای نیست. «من از حسینم» را نیز اگر به طور عادی معنا کنیم، یعنی من تمام لذت‌هایم از او است، چون فرزند کوچک شیرین من است. این تعبیر در صحبت‌های افراد نسبت به فرزندان‌شان مخصوصاً فرزندان خردسال و شیرین بیان می‌شود. ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام رسالت و به عنوان پیامبر، نمی‌خواهد یک مطلب عادی را بیان بفرماید، بلکه امر عمیق‌تری است و این مسأله وقتی روشن می‌شود که ما ببینیم پیغمبر صلی الله علیه و آله کیست و حسین علیه السلام کیست.

حسین علیه السلام فرزند علی و فاطمه علیها السلام

است. آیا حسین علیه السلام، همین وجود فیزیکی است، یا حسین مبدئی و رسالی است؟ ما اگر حسین علیه السلام را به عنوان حسین مبدئی و رسالی بگیریم و پیامبر صلی الله علیه و آله را هم به عنوان

پیامبر با نام و یاد خدا؛ در خدمت

استاد گران قدر حضرت آیه الله معرفت هستیم، ضمن تشکر فراوان از قبول زحمت، گفتگوی ما درباره‌ی بازشناسی نهضت عاشورا است. از آنجا که مسائل مربوط به این نهضت و شخصیت عظیم ابا عبدالله الحسین علیه السلام فراوان و گوناگون است، در این گفتگو، به بخشی از این مباحث گسترده می‌پردازیم. اولین پرسش ما این است که مبانی سیاسی شکل‌گیری نهضت عاشورا چه بوده است؟

■ معرفت: بسم الله الرحمن الرحیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره فرزندشان امام حسین علیه السلام سخنی دارند که تقریباً می‌توان گفت که ریشه تمام این مسائل و جواب‌هایش در همین فرمایش قرار دارد و آن این است که فرمودند: «حسین منی و انا من حسین» حسین از من است و من از حسین هستم، این جمله، یک مطلب عادی را نمی‌خواهد بیان نماید. چون همه می‌دانند که امام حسین علیه السلام نوه پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر مبدئی و رسالی بگیریم، مفهوم این کلام کاملاً روشن می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوجوده الرسالی و بوجوده النبوی و شخصیته المعنوی و السیاسی و... که حامل پیام سعادت آفرین برای بشریت است، وقتی می‌فرماید: «حسین از من است»، یعنی حسین، عصاره و چکیده همین رسالت من است؛ یعنی امام حسین علیه السلام پیام من را به جهان می‌رساند و پیام من در شخصیت رسالی و جامع حسین، تبلور و تشخیص عینی پیدا می‌کند. او کسی است که در هنگام ضرورت و لزوم، پیام من را احیا می‌کند و با احیای خودش موجب گسترش و تداوم آن می‌شود. این مسأله است که در خور شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حسین بن علی علیه السلام است که به این گونه وجود مبارک او توصیف شود.

■ **پیرچیت** زمینه‌های ظهور مفهوم این کلام بلند را در چه مسأله و یا مسائلی ارزیابی می‌فرمائید.

■ معرفت: زمینه‌های ظهور مفهوم این کلام بلند را هنگامی می‌فهمیم که ببینیم در زمان امام حسین علیه السلام چه حوادثی به وقوع پیوست و چه عواملی دست اندرکار تغییرات بنیادین در جامعه بودند که امام

حسین علیه السلام را واداشت تا دست به تحول اساسی بزند؟

یک مسأله‌ای است که جا حظ هم نوشته است: «النزاع و التخاصم بین بنی هاشم و بنی امیه»، یعنی می‌خواهد بیان کند که بین بنی هاشم و بنی امیه نزاع و تخاصمی وجود داشته، یعنی قیام ابا عبدالله علیه السلام هم مسأله تخاصم بین دو گروه است؛ گروه نور و گروه ظلمت. این دو گروه از دیرباز در ستیز بوده‌اند، یعنی بنی امیه از روز اول، حتی در زمان جاهلی نیز حامل پیام شرور برای جهان بودند. رباخواری، استثمار، ظلم و تعدی از بنی امیه صادر می‌شد، ثروت‌شان هم زیاد بود و تا می‌توانستند مردم را استثمار می‌کردند. اگر شما به تاریخ بنی امیه و بنی عبد شمس رجوع کنید، می‌بینید که این‌ها، تمام اقتصاد جزیره را قبضه کرده‌اند، نه تنها فقط مکه را و مسأله رباخواری اضعاف مضاعفه در این خاندان بود. در بخش سیاسی هم یک سلطه همه جانبه و ظالمانه‌ای را بر مردم جزیره تحمیل کردند که کسی جرأت فریاد زدن هم نداشت و یک نوع رعب و وحشتی را در دل‌ها به وجود آورده بودند.

در مقابل این‌ها خانواده عزت و شرف، یعنی خانواده هاشم بود که سعی می‌کردند

که عملاً و رسالاً در جامعه مسأله کرامت انسانی، شرف، احسان، نیکی و این چیزها را رواج دهند، به همین جهت است که وقتی پیامبر اکرم ﷺ توانستند سلطه رسالی و الهی خودشان را بر تمام جزیره حاکم کنند، بنی امیه خودشان را از جهت سیاسی شکست خورده دیدند و لذا بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، دسیسه آنها شروع شد و سعی کردند کاری انجام دهند که آن کفّه سیاسی مورد نظر آنها سنگین شود. وقتی که حضرت امیر ﷺ در خانه، مشغول تجهیز پیامبر اکرم ﷺ بود و در سقیفه بنی ساعده هم، آنها مشغول کارهای خودشان بودند، ابوسفیان بر علی ﷺ وارد شد و به حضرت به صورت خیلی تند گفت: آیا نشسته‌ای اینجا و ذلت را پذیرفته‌ای و حقت را دارند می‌برند؟

آن وقت به حضرت گفت که «قُم» بلند شو و من پشتیبان تو هستم. «و الله ان شئت لاملأبها علی ابی فصیل خیلاً و رجلاً».

به خدا اگر بخواهی من شهر مدینه را از سربازان مسلح سواره و پیاده بر ضد ابی فصیل (ابوبکر) لبریز خواهم ساخت. این مطلب را طبری و همه مورخین نوشته‌اند. حضرت امیر ﷺ، در جواب او جمله‌ای

را به کار بردند. اخساً طالما بغیت علی الاسلام یا ابوسفیان؛ یعنی از آن زمان تو علیه اسلام می‌کوشی و این کار تو نه برای احقاق حق من است، تو می‌خواهی از این وضع آشفته فرصت به دست آوری و جنود ابلیست را وارد مدینه نمایی و به بهانه من ریشه اسلام را بکنی. بعد هم ابوسفیان، خطاب به فرزندان امیه می‌گوید: خلافت را همچون توبی به هم پاس بدهید و نگذارید که به دست بنی هاشم بیفتد.

همچنین مشهور است که پس از رحلت پیامبر ﷺ، ابوسفیان، به بر مزار حمزه سید الشهداء رفت و گفت: آن چیزی که تو برای آن جهاد کردی و کشته شدی، به دست ما و بچه‌های ما افتاد.

در ادامه‌ی سیاست‌های شیطانی ابوسفیان، فرزندش معاویه را می‌بینیم که چه دسیسه‌هایی می‌کند! این دسیسه‌ها در مروج الذهب به تفصیل نقل شده است.

در دوران خلفای سه گانه هم مسأله جنبه سیاسی داشت، یعنی یک گروه سیاسی زمان خواستند قدرت را به دست گیرند، لذا مولی امیر المؤمنین ﷺ احساس خطر در اصل دیانت اسلامی نکرد، مخصوصاً که خلفا خصوصاً اول و دوم، اصلاً نسبت به مولی امیر المؤمنین ﷺ

خیلی خوش‌بین بودند و دستورات او را دقیقاً اجرا می‌کردند و تقریباً حضرت امیر علیه السلام، به عنوان وزیر مشاور در تمام امور سیاسی، دینی و فرهنگی بود. ابن ابی الحدید می‌گوید: علت اینکه اوضاع بر ابوبکر و عمر مستقیم شد ولی بر عثمان تنگ گرفت، این بود که عمرو ابوبکر، هیچ کاری را در امور کشور داری بدون مشورت با علی علیه السلام انجام نمی‌دادند، ولی عثمان، گاه و بی‌گاه از نظرات حضرت علی علیه السلام سرباز می‌زد و به همین علت اوضاع برای او آشفته شد. وقتی که آمدند علی علیه السلام را برای خلافت ببرند، می‌فرماید: من تا کنون منصب وزارت داشتم، بگذارید در همان منصب باشم. معنای آن این است که حضرت در متن قضایا قرار داشتند و خود ایشان از حوزه دین و ابعاد آن و از جامعه اسلامی حراست می‌کردند و در کلیه مسائل دینی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، محور بودند.

امام بعد از عثمان، مخصوصاً وقتی که معاویه سرکار آمد و مبارزه خودش را با حضرت امیر و امام حسن علیه السلام شروع کرد و قدرت را به دست گرفت، جو جامعه آن روز آماده شد برای اینکه معاویه افکار شیطانی خودش را پیاده کند.

البته تا زمان امام حسن مجتبی علیه السلام، بعضی رعایت‌ها می‌شد و معاویه به طور صریح در مقابل اسلام موضع نمی‌گرفت، چون ممکن بود بهانه به دست بنی هاشم بیفتد. اما بعد از امام حسن علیه السلام علناً این کار را کرد، مخصوصاً آن وقتی که یزید را با آن وضع ناگوار به مسند خلافت نشانند. چون یزید معروف به فسق و فجور بود و چنان که مسعودی نوشته یزید سگ‌ها و بوزینه و میمون و ندیمه از شراب داشت. حالا همین فرد می‌خواهد جای خلافت پیشین و بر مسند رسول الله تکیه بزند. اینجا است که امام حسین علیه السلام فرمودند: «و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة الاسلامیه براع مثل یزید» باید با اسلام وداع کرد در وقتی که امت اسلام گرفتار حاکمی چون یزید شده است.

امام حسین علیه السلام احساس کرد که دین در خطر است، یعنی زمان امام حسین علیه السلام غیر از زمان خلیفه اول بود، غیر از زمان امام حسن علیه السلام بود. ایشان احساس کرد که خطر، کیان اسلام را تهدید می‌کند و امروز و فردا است فاتحه اسلام خوانده شود. خود جامعه اسلامی هم ناراحت بود، چون خیلی از اصحاب پیامبر هنوز زنده بودند و افرادی هم که خلفای پیشین و علی علیه السلام را دیده

بودند، همه حی و حاضر بودند و در این فکر بودند که اوضاع به کجا منتهی خواهد شد. این بود که امام حسین علیه السلام حرکت کرد و باصدای بلند بارها اعلام فرمود که اینهایی که الان زمام را به دست گرفته‌اند، غاصبانند، یعنی اینها نمی‌توانند حاکم اسلامی باشند و به طور غصب بر مسلمانان به خاطر اغراض سیاسی و نفسانی خودشان سلطه و حاکمیت پیدا کرده‌اند. تا مسلمانان بدانند که اینها غاصبانند و نباید به دسیسه‌های آنها وقعی بنهند و مسلمانان باید بر حذر باشند.

چون در موقع خاصی که حاجیان دارند به مکه می‌آیند، در بین راه آن همه گفتگوها و مصاحبه‌ها تا برسد به آن مکان (کربلا) و با آن وضع فجیع و بی رحمانه به شهادت برسند. با این کار، گرچه وجود فیزیکی حسین بن علی علیه السلام فدا شد، اما امام توانستند آن شخصیت مبدئی و رسالی خودشان را معرفی کنند و در واقع آن شخصیت را حیات ابدی ببخشند و برای همیشه منشأ اثر و خیر و برکت و رحمت باشند و مشعل فروزانی باشند برای مظلومان و ستم‌دیدگان عالم.

حیات ابدی شخصیت

نابودی همیشه راه و مرام یزید

رسالی حسین علیه السلام

همان گونه که امام حسین علیه السلام یک شخصیت فیزیکی و یک شخصیت مبدئی دارد، یزید هم یک شخصیت فیزیکی و مبدئی دارد، و همانگونه که جنگ بین خدا و ابلیس، جنگ بین دو مبدء است و نه دو شخص، مبارزه امام حسین هم با آن راه و مرام یزید که شخصیت ظلمانی مبدئی او را تفسیر می‌کند، باعث شد که شخصیت مبدئی و ظلمانی یزید، که آن را با دسیسه در ظاهر عنوان خلافت اسلامی پنهان کرده بود و افراد زیادی را به شبهه انداخته بود، رسوا شود. آن شخصیت تاریک را امام

با تبیین وضعیتی که اشاره شد مشخص شد که این‌ها (بنی امیه) می‌خواستند سلطه همه جانبه سیاسی خودشان را تثبیت نموده و همان را ادامه دهند و این مقوله باید شکسته می‌شد و آن نیت و اغراض پلید سیاسی آنها باید برای مسلمان‌ها برملا می‌شد. لذا امام حسین علیه السلام آن حرکت عظیم و از خود گذشته بی نظیر تاریخ را نشان دادند.

البته امام حسین علیه السلام، واقعاً حرکت خودش را خیلی هم با سرو صدا آغاز کرد،

اشکار کرده و شکست دادند آن شخصیت ناپود شد و بنی امیه نتوانستند آن اهدافی را که داشتند دنبال کنند و آن حرکت متوقف شد. چون بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، مردم از آنها بریدند و دیگر، آنها نتوانستند کارشان را ادامه بدهند. تمام دستگاه‌ها یشان به هم پاشیده شد و راه و مرام یزید برای همیشه نابود شد.

تحقیق و عده الهی در وجود

امام حسین علیه السلام

خداوند در قرآن مجید وعده‌های زیاد به پیروزی مؤمنان داده، مثلاً می‌فرماید: ﴿اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا﴾ ما در همین زندگی دنیا پیامبران خودمان و کسانی را که ایمان آورده‌اند نصرت می‌دهیم. و یا فرموده است ﴿اِنَّ جُنْدَنَا لَهْمُ الْغَالِبِيْنَ﴾ لشکر ما پیروز می‌شوند.

سید قطب حرف عجیبی دارد، در ذیل آیه انالانصر رسلنا می‌گوید: تو اگر بخواهی نصرت الهی را مشاهده و لمس کنی به کربلا برو و نگاه کن به روز عاشورا تا ببینی چگونه خداوند حسین بن علی علیه السلام را نصرت داد و او را بریزید پیروز کرد. حسین علیه السلام مثل اعلاى پیروزی و نصرت

خدا است.

سید قطب سنی مسلک است و داخل جامعه شیعه هم بزرگ نشده که این حرف‌ها بر او تزریق شده باشد. او بر اساس عقل و فکر و فطرت خودش فهمیده که پیروزی این گونه حاصل می‌شود.

بنابراین اوضاع آن روز به گونه‌ای بود که اگر امام حسین علیه السلام در آن مقطع تاریخی قیام نمی‌کرد، شاید امروز از اسلام دیگر اثری نبود و تمام نقشه‌های بنی امیه عملی می‌شد. امام حسین علیه السلام تمام نقشه‌های آنها را بی اثر و خنثی کرد و اسلام توانست به راه خودش ادامه بدهد و بر شکوفائی و گسترش و وسعت آن افزوده شود. بنی امیه تنها نتوانستند حکومت سیاسی آن هم خیلی ناقص انجام دهند. با مرگ یزید و با رسوایی امام حسین علیه السلام پرونده بنی امیه خاتمه یافت و گرفتار یک رسوایی ابدی هم شد. بعداً بنی مروان آمدند، آنها هم خلاص شدند و تاریخ‌شان جز رسوایی نداشت. قیام‌های متعددی در نتیجه قیام حسینی به وجود آمد که چهره این حکومت‌های ظالم و سلطه طلب سیاسی را بر ملا کرده و برای ابد در تاریخ رسوا نمود.

در ادامه می‌خواهم عرض بکنم که از

مبنای فقهی حرکت امام حسین علیه السلام

□ **ایریتا** آیا می‌شود از مجموع گفتگوها و اظهار نظرها، خطابه‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و موضوعگیری‌های عملی امام حسین علیه السلام یک مبنای فقهی را هم دریافت، در این مقوله نقطه نظرات خودتان را بیان بفرمایید.

■ معرفت: در فقه مسأله‌ای هست به نام مسأله اهم و مهم که حتی در این مسأله فقها گفته‌اند: اگر چنانچه کفار آمدند و گروهی از مسلمانان را به عنوان سپر در جنگ قرار دادند، دستور اسلام این است که مسلمان‌ها را بکشید، چون اگر آنها را نکشند ممکن است کفار به این وسیله بر مسلمان‌ها غلبه پیدا کنند. این اهم و مهم در تمام احکام اسلامی نقش اساسی دارد. امام حسین علیه السلام در نامه‌ای که هنگام حرکت از مکه به بنی هاشم نوشت، چنین آمده است: هر کس با من بیاید شهید می‌شود، یعنی من برای شهادت می‌روم و هر کس با من بیاید مانند من و به سرنوشت من گرفتار خواهد شد.

اما این نکته را هم فرمود: و هر که با من نیاید، فتح و ظفر را به آغوش نخواهد کشید. حال آیا واقعاً این نکته تناقض‌آمیز است که هر کس بیاید شهید می‌شود و هر کسی نیاید پیروزی را نخواهد دید؟ معنای

برکت وجود حسین بن علی علیه السلام، حتی در زمان بنی مروان، ائمه ما یعنی امام باقر و امام سجاد و... در اوج عزت بودند، تمام علما و بزرگان حتی دربار خلافت بنی امیه در تمام مشکلاتشان باز به حضرت باقر علیه السلام رجوع می‌کردند، یعنی باز هم مرجعیت عالیه اسلام به دست بنی هاشم افتاد.

□ **ایریتا** یعنی می‌خواهید بفرمایید که نقش تاریخی امام حسین علیه السلام به گونه‌ای شد که اسلام دوام یافت و همواره رهبران آن، اسوه‌های قابل اعتماد ملت‌های اسلام در تاریخ شدند و جریان‌های سلطه، از نظر مردم فاقد اعتبار سیاسی بودند؟

■ معرفت: دقیقاً همین‌طور است، یعنی همان نقشی را که حضرت امیر علیه السلام در زمان خلفا ایفا می‌کردند، احیا شد، چون زمان معاویه و یزید این نقش را کوبیدند. لذا است که امام حسین علیه السلام وجودش، ادامه وجود پیامبر علیه السلام و شخصیت رسالی‌اش احیای شخصیت رسالی پیامبر علیه السلام است. امام حسین علیه السلام در واقع احیاگر رسالت تاریخی و عظیم پیامبر بود و موجب گسترش و جاوید شدن و بالندگی اسلام تا امروز شد و در هر حال نقش امام علیه السلام در حادثه کربلا، پیروز است.

این سخن این است که در امروز، پیروزی با شهید شدن و نثار جان است، امام حسین علیه السلام در این حرکت، شخصیت فیزیکی خودشان را فدای شخصیت معنوی می‌کنند و به مسأله فقهی اهم و مهم کاملاً توجه نمودند. مثلاً جنگ ما با صدام و شهید شدن آن همه جوان، مسأله اهم و مهم بود و اگر صورت نمی‌گرفت، هیچ کس نمی‌توانست فکر نصرت و پیروزی بکند، بلکه شکست قطعی ابدی بود. لذا حضرت امام حسین علیه السلام حرکتی کردند که هم مبنای عقلی دارد، هم مبنای فقهی و سیاسی دارد دوباره ارجاع می‌دهم شما را به حرف سید قطب که آن شخصیت بزرگ حرف بسیار عجیب و اظهار نظر بسیار بالایی درباره امام حسین علیه السلام کرده

است.

طبری می‌گوید: انسان وقتی درباره اشخاص مطالعه می‌کند باید آن نقاط خوب شخصیت‌ها را برجسته کند و نکته‌های مثبت را بیشتر مد نظر قرار بدهد، انسان نباید مگس صفت باشد که فقط برود روی کثافت‌ها بنشیند. کار مگس این است که در بدن انسان، فقط روی بخش‌های کثیف می‌نشیند.

بالاخره امروزه در دنیای اهل سنت هم شخصیت‌های عالم و برجسته‌ای وجود دارند که از یک نگاه عظیم و سازنده به حادثه کربلا نگاه کرده و می‌کنند و ما باید آنها را هم مورد توجه خودمان قرار بدهیم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.